



چالش در حوزه علوم انسانی

اعظم همت زاده

سطح ۲ حوزه و کارشناسی ارشد حقوق

Rhemmat45@gmail.co

چکیده

از آنجا که برخی از مبانی حاکم بر علوم جدید با مبانی معرفتی اسلامی تعارض دارد، ورود علوم جدید، به ویژه علوم انسانی به کشور ما، از ابتدا چالش هایی را به همراه آورد... عده ای راهکار را در تولید "علم دینی" معرفی کردند. از این رو، مهم ترین سؤال این است که "علم دینی" به چه معنا و تحت چه شرایطی ممکن است؟

مبانی معرفتی امکان علم دینی، به دو دسته مبانی علم شناختی و مبانی دین شناختی تقسیم می شود. در محور اول، سه چالش وجود دارد: یکی، اینکه هویت علم و معرفت در گرو بهره مندی از روش تجربی قرار گرفته است. دوم، اینکه ارزشها کاملاً خارج از حوزه علم و معرفت دانسته شده و سوم، اینکه هر گونه ورود معرفتی پیش فرضها به عرصه علم نفی شده است.

در محور دوم، مهمترین چالش، تبیین معرفت را بودن گزاره های موجود در متون دینی است. با پذیرش این امر، قلمروی دین با علم تداخل جدی دارد. از این رو، علم دینی نه تنها ممکن است، بلکه اساساً علم نمی تواند به گزاره های دینی بی اعتنا باشد. از این رو، مفهوم "علم دینی"، نه از حیث "علم بودن" نه از حیث "دینی بودن" به هیچ تناقض و نابسامانی ای مبتلا نمی باشد.

کلید واژها: علم، دین، علم دینی، اسلامی شدن دانشگاه، علوم انسانی و سکولاریسم.

از آنجا که برخی از مبانی معرفتی و ارزش های حاکم بر علوم جدید تفاوت های اساسی با مبانی معرفتی و ارزش های اسلامی داشته، ورود علوم جدید به کشور ما از همان ابتدا چالش هایی را به همراه آورد و این مسئله، به ویژه در حوزه علوم انسانی مشهودتر بود.

مسئله اصلی، ناهمخوانی بسیاری از بحث ها، رویکرد ها، مبانی و ارزش های حاکم بر این علوم با معارف و دغدغه های اسلامی رایج در جامعه ما بود و همین دغدغه ها چند سالی است در قالب بحثی با عنوان "علم دینی"، خود را عرضه کرده است. اما از همان ابتدا این بحث با چالش هایی روبه رو شد، از جمله: «مگر علم، دینی و غیر دینی دارد؟ علم، علم است و علم دینی به هیچ معنای قابل قبولی امکان ندارد». بدین ترتیب به نظر میرسد اولین و مهمترین گام در بحث علم دینی آن است که: «علم دینی» به کدام معنا و تحت چه شرایطی ممکن است؟

بحث از امکان علم دینی فقط یک رویکرد دفاعی در برابر شبهات و مخالفت ها نیست، بلکه از جهت دیگری نیز اهمیت دارد. اگر به قاعده «تلازم حد و برهان» توجه کنیم، برهان ما بر اثبات امکان علم دینی، در تعیین مراد از علم دینی نیز بسیار مؤثر خواهد بود، به ویژه با توجه به معانی مختلفی که از آن مطلب گرفته میشود، تنها محصولات کاملاً متفاوتی به عنوان علم دینی پدید خواهد آمد، بلکه بر اساس هر معنا، برنامه ریزی های علمی نیز سمت و سوی خاصی پیدا می کند.

جهت سومی که ضرورت این بحث را نشان می‌دهد، این است که سیطره علوم مدرن بر فضای رسمی اغلب مراکز علمی کشور درک و تلقی خاصی از مفهوم علم را با خود به همراه داشته که این تلقی ناخودآگاه بسیاری از بحث‌ها را به بیراهه می‌برد. این تلقی که می‌توان آن را تلقی پوزیتیویستی (یا حداکثر، تلقی پوپری) از علم نام نهاد، عمدتاً در آرای کانت، فیلسوف آلمانی ریشه دارد.

براساس این تلقی علم دینی و اسلامی سازی علوم انسانی هیچ معنای موجهی ندارد و هدف از آن فقط «تسویه حساب سیاسی با دانش و دانشگاه» است. اما اشکالهای حاصل از این تلقی، صرفاً به همین مخالفتها ختم نمیشود بلکه این تلقی به قدری شدید و تأثیرگذار بوده است که حتی بسیاری از مدعیان علم دینی که حتی در آثار خود تلقی پوزیتیویستی را مانعی جدی بر مسیر تحقق علم دینی قلمداد کرده اند، دیدگاه‌هایی مطرح نموده اند که ناخودآگاه بر اساس مبانی معرفت‌شناختی همین تلقی، شکل گرفته و از این رو بسیاری از اشکال‌های وارد بر این تلقی بر این دیدگاه‌ها نیز وارد است. تا زمانیکه بحث از «امکان علم دینی» که مستلزم کاوشی جدی در مبانی فلسفی و معرفت‌شناختی علم است به سرانجام نرسد، معنای دقیق و عمقی از اسلامی سازی علوم انسانی نیز در کار نخواهد و به تبع، با لغزش‌های متعددی روبه‌رو خواهیم شد و فضای عمومی جامعه، این لغزش‌ها، سطحی‌نگری‌ها و تعصب وزری‌ها را با در باب علم، مصادیقی از علم دینی خواهد پنداشت.

باتوجه به اینکه تعبیر «علم دینی» ترکیبی از دو واژه «علم» و «دین» است، طبیعتاً مبانی معرفتی بحث را می‌توان به دو دسته مبانی علم‌شناختی و مبانی دین‌شناختی تقسیم کرد. از این رو بحث در دو محور می‌یابد.

محور اول: شرایط علم شناختی امکان علم دینی

مقصود از «علم» در بحث حاضر «رشته علمی» و به تعبیر دقیق تر مجموعه گزاره های منسجمی است که وحدت خاص با یکدیگر پیدا کرده و حوزه دانش خاصی را پدید آورده اند. تحولات معرفتی پس از رنسانس در غرب، تلقی خاصی را از علم شکل داده که پوزیتیویسم، ثمره طبیعی آن بوده است. چنانکه گفته شد این تلقی مهمترین مانع معرفتی پذیرش امکان علم دینی است.

اهم ابعاد این تحول آن بوده است که: ۱- هویت علم و معرفت در گروی بهره مندی از روش تجربی قرار گرفته است. ۲- ارزش ها کاملاً خارج از حوزه علم و معرفت دانسته شده است. این دو مطلب که مشخصاً با ظهور کانت در فلسفه غرب مستقر گردید، به تدریج زمینه پیدایش مطلب سوم را پدید آورد و آن؛ ۳- نفی هرگونه ورود معرفتی پیش فرضها به عرصه علم است؛ یعنی اگر چه پساپوزیتیویست ها با نشان دادن حضور پیش فرض ها در هر دانشی از دانش های مدرن، محال بودن سودای پوزیتیویست ها را در باب علم تجربی نشان دادند، از آنجا که همچنان در پس ذهن خویش شناخت علمی و واقعی را منحصر در معرفت تجربی می دانستند، عملاً ماهیت این پیش فرض ها را نیز همواره غیر معرفت زا قلمداد کرده و با نفی معرفت زایی تجربه از سویی، و نفی هرگونه امکان بحث معرفتی در باب پیش فرض ها از سوی دیگر، عملاً در بن بست شکاکیت گرفتار آمدند. در حالیکه این بن بست چاره پذیر است. در قسمت اول مقاله حاضر تلاش می شود با تبیین محل اشکال در هر یک از این سه مطلب، مبنای علم شناختی قابل دفاعی برای علم دینی مطرح شود.

اگر مبنای رئالیستی را در مباحث خویش بپذیریم و دین اسلام را با قرائت عقلی مد نظر قرار دهیم، آنگاه بسادگی می توان نشان داد که عقل نه تنها امری بیرون از دین و معارض با دین نیست، بلکه یکی از منابع معرفت بخش مورد قبول دین نیز می باشد. ساده ترین دلیل برای جدی گرفتن عقل و دستاوردهای عقلی در عرصه دین، تمسک به اصل عدل می باشد.

ائمه اطهار(ع) اصل عدل را یکی از اصول تفکر اصیل اسلامی معرفی و در قالب آن، از حسن و قبح عقلی دفاع کرده اند از این رو، از طرفی، احکام شریعت، مصالح و مفساد واقعی دارند و از طرف دیگر، عقل در شناخت کلیات حقایق عالم و اصول کلی شریعت معتبر است.

بدین ترتیب، اگر مطلبی خلاف صریح عقل باشد، قطعاً دینی نیست، همان گونه که اگر مطلبی لازمه قطعی عقل باشد، قطعاً از نظر دین پذیرفته است. و این همان مفاد قاعده کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع؛ و کل ما حکم به الشرع، حکم به العقل است.

اگر چه با بیان فوق امکان دینی دانستن علوم که علاوه بر نقل، از عقل هم استفاده می کنند، ثابت می شود، اما خوب است اشاره شود که این امکان به فعلیت هم رسیده است. چنان که در میان علوم مختلف، در «دینی» بودن علم فقه کسی تردید نکرده است؛ و در علم اصول فقه، تبیین می شود که فقط کتاب قران و سنت، بلکه عقل نیز یکی از منابع معتبر و مورد قبول فقه است و علاوه بر استفاده از آن در درک و کشف و فهم محتوای کتاب و سنت، منبعی برای دریافت احکام شرعی نیز می باشد و از این جهت در عرض کتاب و سنت است.

با این توضیح، اگر معیار «دینی» قلمداد کردن یک گزاره، استناد آن به یکی از منابع اسلام باشد، آنگاه نه تنها گزاره های حاصل از کتاب و سنت، بلکه گزاره های حاصل از عقل نیز شایسته «دینی» نامیدن خواهند بود و حصر گزاره های دینی به گزاره های نقلی توجیهی نخواهد داشت.

در پایان، شاید یادآوری این نکته، خالی از فایده نباشد که همانطور که بر اساس مشی فقها، هیچ آیه و روایت واحدی به طور مجزا از مجموعه نظام معرفتی دین پذیرفته نمی شود، بلکه باید از فرایند اجتهاد گذر کند و در صورت لزوم، با عبور از مدخل مباحث «تعادل و تراجیح» تلائم آن با سایر گزاره های دینی معلوم شود، هیچ دستاورد غیر نقلی ای را نیز نمی توان به صورت مجزا و ناهمبستگی با کل اندیشه دینی پذیرفت.

بر این اساس، یک فقیه و اسلام شناس، علاوه بر بررسی متن و سند یک حدیث، آن را در مجموعه نظام معرفت دینی، ملاحظه می کند و تنها پس از طی این فرآیند است که به صدور فتوا اقدام می کند.

او کمترین کاری را که در این زمینه لازم می شمرد این است که بین اخباری که در ظاهر متعارض اند جمع اند؛ یعنی با هر مطلبی که روبه رو شد، بررسی کند که اگر مطلق است، آیا مقیدی دارد؛ اگر عام است، آیا خاصی دارد؛ آیا این حدیث با کتاب (قرآن کریم) سازگار است و؛ و این فرآیند گاه موجب می شود از دلالت ظاهری آیه یا حدیثی صرف نظر و یا حتی حدیثی را کنار بگذارد. همین بحث ها در تعامل بین دستاوردهای غیر نقلی و آموزه های نقلی نیز باید طی شود.

با این توضیح، آشکار می شود که تولید علم دینی عملاً نیازمند پیمودن فرآیند اجتهاد است؛ البته اجتهاد نه به معنای مصطلح و متداول در یکی دو قرن اخیر و منحصر در فقه فردی و عبادی، بلکه اجتهادی در تمامی شئون معرفتی (هست و باید) و در تمامی ابعاد زندگی.

اکنون با تبیین مبانی علم شناختی و دین شناختی دخیل در بحث، می توان به گونه ای معقولی از امکان علم دینی سخن به میان آورد.

در قسمت اول بحث معلوم شد که عامل وحدت یک و تمایز آن از سایر علوم، موضوع میتواند باشد، نه روش، و بنابراین اگر مسئله ای به موضوع علم مورد نظر مربوط بود، با هر روش معرفتی ای که اثبات شده باشد می تواند در عرصه آن علم وارد شود. همچنین گزاره های ارزشی و باید و نبایدها نیز قابلیت بحث معرفتی دارند و خصوصاً در علوم انسانی می توانند ورود معرفتی پیدا کنند.

این دو سخن، هر کدام، مصحح ورود دسته ای از گزاره های دینی به عرصه علوم می باشد. نکته دیگر این که از آنجا که همه علوم (غیر از فلسفه اولی) نیازمند یک دسته مبادی تصویری و تصدیقی غیر بدهی (=نظری) است، چه بسا دین بتواند با این عنوان نیز پیشوانه معرفتی ای برای بساری از علوم فراهم آورد و از این زاویه نیز دینی شدن علم ممکن است. پس، از سه زاویه معلوم شد که ورود گزاره های دینی به عرصه علوم، منافاتی با حیثیت معرفتی علوم ندارد.

اما از آنجا که ممکن است عده ای با مناقشه در حیثیت معرفتی مطلق گزاره های دینی، ورود این گزاره ها به علم را ناشی از تعصب ورزی و نافی عینیت علم قلمداد کنند، در قسمت دوم بحث، نشان داده شد که اولاً: گزاره های دینی به گونه کاملاً موجهی معرفت زا هستند، از این رو، تعامل بین آنها و گزاره های حاصل از سایر ابزارهای کسب معرفت، کاملاً معقول است. علاوه بر این از آنجا که ممکن است برخی در دینی نامیدن مجموعه ای که در آن از منابع معرفتی غیر نقلی نیز استفاده شده، مناقشه کنند با ارائه

استدلالی بر مکان و روا بودن این مطلب و شاهی عینی بر وجود چنین عملی، ناروایی این مناقشه آشکار شد.

بدین ترتیب، معلوم شد مفهوم «علم دینی»، نه از حیث «علم» بودن و نه از حیث «دینی» بودن به هیچ تناقض و نابسامانی ای مبتلا نمی باشد و امری معقول و موجه و ممکن است، و اگر علم دینی امری ممکن باشد، مسیر معقولی برای پروژه اسلامی کردن علوم انسانی باز می شود، و چه بسا در مقام فعلیت، تصاویر متعددی از علم دینی بتواند محقق شود.